

محمود نوشته بودند و اظهار مطاوعت نموده که هرگاه که حضرت
 شاه بی تردید یکی شهر توجه نماید ایشان در روان شهر بروی لشکر
 شاه بکشایند شاه محمود بر ظهر مکتوب جواب نوشته که در همین
 هفته میرسیم و اینانرا استیانت داده و مستظهر گردانید شاه
 شجاع ایشانرا طلب کرد و مکتوب بایشان نمود ایشان در خالک اقادند
 و کشتند پادشاه تفرص و تحقیق این کتابت بفرماید که ما ازین
 خبرنداریم و این خط ما نیست ایضا قاشاه حسن را در پای ظاهر شد
 بود امیر اختیارالدین حسن فوجی را به پیش وزیر فرستاد که این
 مکتوب از کجا بدست او افتاده چون بنای آن بر مکر و قصد و ابتدای دیگری
 بود جوابی که نه مناسب فضیله جنین باشد بگفت بعرض شاه شجاع
 رسانید پادشاه از اینجا که کمال کاست او بود دریافت که این
 مکتوبیت که ساخته اند گفتند که حواجه محمود حاجی عمر مدعی این عمل
 میتواند کرد که خطوط مناسب ممدیکر مینویسد او را طلبیدند محقق
 شد که باشارت شاه حسن این کتابت نوشته همان زمان وزیر را
 بگرفت و خان و مان او را بتاراج داد بعد از تعذیب و اشکجه او را
 بنه کان خیه کردند پست اگر بد کنی کیفرش خود بری
 نه چشم زمانه بخواب اندست با یوانها نقش برون هسنور
 زندان اواسیاب اندست وزارت حواجه جلال الدین
 و دانشاه داد و الحق وزیرینک نفسینکو نهاد عادل رعیت پرور

خوب سیرت بود ارکان دولت شاه شجاع ارون سا کرد عایا
 از و خوشنود چون ابن خیر بشاه محمود رسید هم از اینجا مر اجبت
 باز با صفهان کرد ذکر عصیان پهلوان اسد بن طغان شاه
 بکرات چون امیر محمود بسیر میر فطیم الدین سلیمان شاه را بکرمان
 آوردند میان او و پهلوان اسد که از قبل شاه شجاع والی کرمان
 بود اتحاد و دوستی فدی بود اعوای پهلوان اسد میکرد و شاه بجای
 نیز از نزد سواد ای سلطنتی در دماغ او می نهاد و او بنام امرای فارس
 مکتوبات می نوشت و بکرمان میفرستاد مشتعل بر این نابودن از
 طرف شاه شجاع و حرم راز عایت کردن و خون والد السلاطین خان
 قلع انار الله برهان در کرمان بود پهلوان اسد نمیتوانست بکرمان
 دست نمرود دراز کند تا جهت کشتی کیران کرمانی و خراسانی
 نزاعی واقع شده بود والد پادشاه جانب کرمانی گرفت و پهلوان اسد
 جانب خراسانی الفیضه هر روز شکوه از پهلوان اسد بشیرانی نویسد
 از اینجا پهلوان اسد را منعی نیامد والد پادشاه رنجیده خاطر منوچه
 سپر جان شد چون شهر خالی گشت پهلوان اسد بنیاد استحکام
 فلاع و باروی شهر نهاد و هر چند که اعلام شاه شجاع میکردند که
 او داشته در دماغت باور نمی افتاد پهلوان اسد چون از عمارت
 فلاع و بارو پرداخت بنیاد دعوت لشکر کرد از خراسان و اطراف
 لشکری بر روی جمع شدند سواد ای سلطنتی در دماغ حکم کرد آیند

ساه شجاع تو ایستاده بصیحتی که از سر اشفاق و عنایت پذیر فرزند
 فرزندان می فرمود و میگفت اگر از عوام و اراذل و فرزندان ایشان
 هر حرکت بی قانون صادر شود کسی ملقبیت آن نمیکرد اما اگر پادشاه
 پادشاه زاده ضعیف ناملاکیم یا قول نامناسب در وجود آید زود در
 اطراف ممالک شهرت کبر و خاص و عام آنرا مثل سازند از روی
 نخوت و شطارت جوانی بصیحت پذیر قبول نمیکردند و در آن میان
 شاه شجاع و فرزندان رنجش بود و موهم بودند الفقه سلطنت
 او بر سر بزرگ شاه شجاع و هندی کرد و از پذیرد کردن شد و بهزان
 او غاز آمد و مکتوبی به ثرویران زبان پادشاه به پهلوان اسد نوشت
 که شهر تسلیم فرزند سلطان او کبر کند پهلوان اسد در جواب
 نوشت که نشانه میان من و پادشاهت اگر آن نشانه در میان آید
 شهر تسلیم شود سلطان او را بالش کمرهزان عاتم کرمان شدند چون
 دید که هیچ فایده نخواهد داد از لشکر جدا شد و بطرف اصفهان
 پیشتر عیتم خود شاه محمود رفت این حرکت نیز موجب تسلط و مورد
 ترم پهلوان اسد شد لکن نامی از قبل پادشاه که کوئوال قلعه کوه بود پناه
 عاریت کرد و مجنون بساخت و بر قلعه کوه نهاد تا عاقبت لکن
 قلعه کوه بسپرد و کارکان والد السلاطین را گرفت و خرابی
 و دفا آنرا که از پندان همیراث یافته بود بر حتم شکنج بکشود
 و خراج محمد بلیا آبادی که معمار ممالک بود مقید ساخت

وهر چه داشت از بکرفت و عاقبت بکشت و خواجه شمس الدین
محمد که یکی از کابر بلوک اقطاع بود بطعام زهر آلوده لاله گردانید
و مال او را نیز در تحت تصرف آورد و بنیاد ظلم و جور بارعیت در
میان نهاد و این اول خرابی بود که بدین مملکت رسید و هرگز
دیگر کرمان بدان معموری نشد چون این اخبار بشاه شجاع رسید
و عصیان پهلوان اسد محققت گشت مهتر حاجی بها الدین فرار
باصفهان فرستاد و بتجدید میان برادران بمصالحت انجامید و
شاه محمود را مرضی بود هر دو سیه روز نکس میکرد چون از طرف اصفهان
امنی حاصل شد براه کرمسیر متوجه کرمان شدند تا بحیرت رسید
و از آنجا نخطه بفرزول کرد امیر حسین که از قبل شاه شجاع داروغه
بر بود بشرف پای بوسر رسید و احوال عصیان و ظلم پهلوان اسد
عرضه داشت پهلوان اسد چون توجه شاه شجاع معلوم کرد لشکر
عرضه داد و با استحکام و قلاع و بارها اشتغال نمود و در سائیل
بر فتح عزیمت روانه گردانید شاه شجاع ملتفت نشد و همچون
برق متوجه شهر گشت و در ماهان نزول کرد بعد از آن در شاه آباد که
یک و سی شهر است فرود آمد و بنیاد جنگ کردند و اهل شهر نیز جوانان
دلبر مردانه بودند و بمقابله پیش آمدند و کارزاری سخت اتفاق افتاد
نارویی سلاطین و امرا و بهادران لشکر شاه شجاع سوار شدند و
بکار باروی شهر آمدند و جنگ در انداختند از طرف دروان رو بسخت

از مردم

در شهر زدند و از طرف دروان سعادت شاه منصور و عجم
 اوسناه سلطان بیاده شدند و تا بکار بل دروان بیامدند و لشکرش
 را باندون راندند و بک نهم بل نکذا است شد که برکشند و از باد
 و بسنت دروان دست ببر و زوینر و سنت را پیش از داشتند و این
 دو بهادر همچون شیران نرزه نزدیک بود که پای بر باد روانه
 نهاد و باندون شهر ایند شاه شجاع اندیشه کرد که مبادا چشم زخم
 رسد و از سلاطین با امر کسی را فتنی پیش آید یا کرم از بخت گرفته
 شود و لشکر اهل الی و در عایا بجان راز بر و ز بر کند بیای و مرد را مراجعت
 شاه منصور و سلطان را بر بدار سال کرد ایند نا ایشان کسلا مت بان
 کشته هدازان رای شاه شجاع افضای آن کرد که چون قضیه
 محریه بی خون ریختن میسر نمی شود از هر دو طرف اولی آن باشد که
 محاصره کار شهر آخر کرد ایند برادر خود را سلطان عماد الدین احمد
 با بعضی از امر او عسکر محاصره بنشانند و خود متوجه شیران
 شد در وقت مراجعت این بیای فتنه فریب
 من جوعه صبر میکنم و زانه و بن غصه دهر میخورم مردانه
 نو میدنیم که عاقبت دور فلک روزی نمراد پر کند بیمانه
 سلطان احمد چند روز در رزند توقف نمود جمعی از لشکر
 که شهر کریمه با ایشان ملحق شدند شاه بچی از خواججه علی مؤید
 عجز واری التماس کرد مددی او صد سوار از اسنه سر بدال با اهلوان

عبات توفیق مدد و ستاد بود ساه بجی بجهت اجراجات انبار
 در شک بود آن سواران را با پهلوان عنیات بمدد پهلوان سدر سا
 از سیم ایگه اگر از شهر بدو لشکر روی بگر بزنند قطعا پای از
 دروانه پرود نهاد بعد از آن سلطان احمد طرف جنوب حرم
 ماهان آمد و نشست ناامیر محمد جرمای و برادران از مرای حرم
 در شهر بودند بیاد روانه بشکستند و بدگر بختند سلیمان احمد
 انبار از تربیت کرد و توارش فرمود و همان زمان بیکو که یک فرسخ
 شهر است متوجه شد و کار خاصه و حال اهالی سوتینه شهر شد
 فخطی هائل و غلابی عظیم بدردرماندگان شهر فرود آمدن ضربت شهر
 کاری کشت و مان جان سبر نماند که جان عکبر هر مسکن در
 طلب آن بلب می رسید و دست بدان نمی رسید تا از حصص حاصل شد
 که عجز و فخران و ضعفه و مسکینان از شهر بر روز روید
 خلافت روی به پرون می نهادند و معسکر روانه شدند و این چندین
 هزار آدمی که پرون رفتند که بعضی در میگونه هلاک شدند و بعضی
 مفروق شدند که دیگر روی این دیار بدادند چون مدت هشت ماه
 از محاصره بگذشت سلطان احمد را بشیر از طلبید و پهلوان حرم حرمی
 بتهر فرستاد تا پهلوان اسد را بصاحب سفینه انبیه کردند پهلوان
 اسد دانست که کار بر لشکر و عیاشات شده مصلحت جز صلح
 عاقبت کان مصلحت انجامید پهلوان حرم بشهر آمد و با بگدا بگر

پهلوان اسد

بعد در پیش گرفت

از اوستا ذکر می اصره مستقول شود
 بر سید سلطان احمد برادر الملک
 پهلوان حرم

در عصر هما بودند ملاقات کرد مفرد بران شد که برادردا بهلوان
 محمد طغان شاه بایک بسیر بسیر از فرستاد که ملازم باشند و قلعه
 سهر نسیم توکران پادشاه کند بهلوان علی شاه منینانی را با صد
 مرد در قلعه بنشانند و بهلوان محمد را بایک بسیر صاحب شیران
 بردند در بیست و نهمین سده خمس و سبعین لشکر بدر کرمان
 آمد و در عشا اول رجب سنه ست و سیم برخواستند نه ماه
 و بیست روز محاصر بود چون بهلوان علی شاه در قلعه متحرک گشت
 مکتوب از زبان شاه سجاج بملازمان حرم بهلوان اسد نوشت و
 ایشان را بعرفیت در قدیم راهی از قلعه سهر بصر بود و از پشت حمام
 قصر بروزی آمد و کرد امیرنای از ملازمان بهلوان اسد بایست
 مردی فطب آن راه نام زد بود و در این بفریفتند و با آمد بکر مشفق
 شدند در روز جمعه مسعف رمضان سنه ست و سبعین و سیم
 ردی خند دلبر فدای ارا را در راه در قصر بچشد و بهلوان را با جمعی
 ملازمان نزدیک که حاضر بود بکشند و کردمانیان چاه
 از طبر او خلاص گشته سرهای ایشان را بشیران فرستادند شاه
 سجاج امیر سعید مرحوم امیر اختیارالدین حسن قونچی را تا مرد
 حکومت کرمان کرد آن بزرگ دین و دنیا محضاً ایل حمید پسندید
 آراسته بود و در هیچ تاریخ شهبازی همچون او بر قصر حکومت
 کردمان سایه نبیاخت و اهالی چاه این دیار را که از

و اخلاق

ضربت حوادث مجروح بودند مرهمی بود و بسعی جمیل او مملکت
 باز رونق بدید یافت و دور کارگرمایان از گرمی و معدلت آن بامدار
 چون موسییم بهار تباد و خرم شد و اطراف بلاد اسلام سادات
 نامدار و عالی مقام و مشایخ دین دار روی بدربار نهادند و همه با
 بصیلات گرامند مخصوص کرد آبنده مرفه الحال کشند و مراجع
 نمودند بیت ظالم برفت و قاعه زشت او بماند عا در نشست بگواید گاک
ذکر وفات شاه محمود و توجت شاه شجاع بترتیب
 چون خاطر شاه شجاع از کارگرمایان فارغ شد در ماه شوال سواری از تبریز
 برسید و خرد اذ که سلطان اولی و وفات یافت و آواز متعاقب آمد
 تا محقق شد شاه شجاع بعزم کرمان در اقبال آباد بفرستیده بود و
 با تاجیه می گذشت که شاه محمود وفات کرده تا روز چهارشنبه
 چهاردهم شوال سنه ست و ستعین و سبعمائه خمر رسید که در روز
 شنبه نهم شوال مذکور شاه محمود بجوار رحمت ایزدی پوست در میان
 دودانکه و چهارده انکه اصفهان بخاربه است دودانکه مجزاهند
 که سلطان اولی بن شاه شجاع قائم مقام باشد و چارده انکه نادر
 می طلبند شاه محمود مدتی سی و هشت سال و پنج ماه و نه روز عمر یافت
 هفتاد سال حکومت عراق کرد از جمله دو سال در پارس چون شاه شجاع
 از اخبار بیای می نمودن شاه محمود محقق گشت نهیه اسباب
 عزیمت مشغول شد بک نوک و راج نام را از نوک گران امیر کمال

لَدُنْ حُسَيْنِ سَيْدِي وَامِيرِ مُظَفَّرِ الدِّينِ سَلْمَانَ وَنَوْكَرِي اَزَانِ خواجه
 نِيَا، الدِّينِ فَوْزِ حِي از قَلْعَةِ طَبْرِكِ بَرَسِيْدِنْدِ وَ مَبَالِغَةُ دَرِ اسْتِجْهَالِ
 بِجَانِبِ اصْفَهَانِ عَرْضُهُ دَاسْتَنْدِ شَاهِ شِجَاعِ مُتَوَحِّسَهُ اصْفَهَانِ شَدِ
 جُونِ بِيَزْدِكُو سِيْدِ سُلْطَانِ و بِيَسِي تَمَامِ اَمْرِ اَوَاكِ اَبَرِ شَاهِ مُحَمَّدِ و سَرِ
 دَارِ اَنِ اصْفَهَانِ بِسَرَفِ پايِ بُو سَرِ سِيْدِنْدِ پَارِ شَدِ مَسْرُوعِ رِ مَمْلَكَتِ
 عِيْرَافِ فِرُوزِ اَمْدِ بَعْدَ اَزِ جِنْدِ رُو زِ سُلْطَانِ اَوَلِيْبِ اَزِ اسْتِ حَطَّاشِدِ و پايِ
 و كَسِي يَ تَافِ شَاهِ شِجَاعِ بِنَهِيْهَ لَشَكَرِ و اسْتِبابِ عَزِيْبِ اَزِ اَنِ
 اسْتِعْا لِ عِيْرَافِ و رُو اَزِ دُو اَزْدَهَ هَكَزِ اَزِ سُو اَرِ اَسْتَهَ عَرْضِ دُو اَزْدَهَ جُونِ
 بَادِ مُنَوَجِيْتِ بِيَزِيْزِ شَدِ جُونِ اَزِ جِيْرَادِ قَانِ بَكْدِ شَتِ سَرِ دَارِ اَنِ اَطْرَافِ
 بَاعِ سَهْ كِرِ مَصُوْرَهَ مُلُوحُ شُدِنْدِ نَابِقِرِ و بِيَزِيْزِ سِيْدِ اَهْلِ اَبْجَا اَبَرِ دُو مُقَابِلَه
 و نَخَاسْتَهَ اَمْرِ شَدِ كِهَ عَسَاكِرِ بِيَكِيانِ بَحَارِيَهَ دَرِ اَنِيْدِ لَشَكَرِ كِرِ شَهْرِ
 فِرُوكِرِ فَنْدِ و بِيَكِي سَاعَتِ جِنْدِ رِيْحَهَ دَرِ خِنْدِ و بَكِرِ دِيْدِ و شَهْرِ اَبْتَهَرِ
 بِيَسِنْدِنْدِ و مَعَارِيْتِ مُشْغُوْلِ شُدِنْدِ وَاكِرِ كِسِي بِيْدَانِ حَرَكَتِ اِفْتِا مِ
 نَمَائِيْدِ بَكِشِنْدِ لَشَكَرِيانِ بِيَكِي اَرِ اَزِ شَهْرِ بِيُو اَمْدِنْدِ رُو زِ دِيكِرِ شَاهِ شِجَاعِ سِجَلِ
 نَوَا مَهَ شَدِ مَادِ اَزِ جِيْرَ اَخَوَارِ اَنِ سُلْطَانِ حُسَيْنِ سُلْطَانِ اَوَلِيْبِ اَبِيْسِ
 و جِيْهَتِ هَزِ اَرِ سُو اَرِ پَارِ شَاهِ شِجَاعِ رَسِيْدِ هَرِ دُو لَشَكَرِ مُقَابِلِ سِنْدِ
 بَرَهْمِ اَكِرِ حَمَلَهَ كِرْدِنْدِ شَاهِ مَصُوْرِ مِيْمِنَهَ سُلْطَانِ حُسَيْنِ اَسْمَهْرِ مِ
 كِهَ دَرِ اَنِيْدِ لَشَكَرِ بِيَزِيْزِ دِلِ شَكِسْتَهَ شُدِنْدِ جُونِ شَاهِ شِجَاعِ دَرِ حَرَكَتِ
 اَمْدِنْدِ لَشَكَرِ سَمْنِ نَقِ و مَسْتِ نَالِيْسِنَادِنْدِ و بَهْرِيْمِ بَرَفْتَدِ شَاهِ مَصُوْرِ

به طاع بر حال از این شهر و در این
 به طاع بر حال از این شهر و در این
 به طاع بر حال از این شهر و در این

میران ایسان یکی عبد الفاهر نام و یکی نهلوان حاجی خرمین را دستگیر
 کرد و بسیار آرا بند کرده با فتح نامه بدار الملک فارس و عراق فرستاد و در تبریز
 بر تخت سلطنت نشست زمستان بود و همگی مشغول شد شاه منصور
 را باد و هزار سوار بفرمانغ فرستاد و امیر فرج را بجزایر نام زد کرد و امیر
 اسما شاهان سلطان شاه جاندار را با و جاز روانه کرد آند و امر از آبا
 لشکر هر یکی بگوشه اراد در باجان فرستاد و الله اعلم بالصواب
ذکر مراجعت تبریز را شاه شجاع چون شاه شجاع در تبریز متمکن
 گشت بگذر و ماه از آن برفت در کنار آب جفا بود و امیر بودند از
 صحرائشینان اینجا بگری اسبلی را و در جلاوی گفتند و یکی را عمر جویدی با
 همه بگوشه شدند که با جماعی از دلیران ناخبر یا خسی با و جان
 گنند و دست بردی با امیر اصفها شاه نمایند بدین اتفاق بر حاسد
 و بجز صبح در او جان بچشد و آوانه در انداختند که سلطان حسین
 باده هزار سوار رسید بر سر امیر اصفها شاه آمدند و او را بگرفتند
 و لشکر شاه شجاع آخه با او بودند بعضی گسسه شدند و بعضی را بیاده
 و برهنه کردند و معدودی جید جا با جان بپیر بر آمدند و جگر شاه
 شجاع رسانیدند پادشاه جوید بدید که دشمن جنین نزدیک شد و لشکر
 متفرق در فضل زمستان و برف تبریز با وجود آن حالت مرئی بائی
 بند بود از تبریز محضه نشسته کوچ کرد و در هیچ جا توقف ننمود
 تا بفر و بر رسید قزوین باز در بخت مشغول شد شاه

شجاع الثقات نمود و بگذشت تا بکاشان رسید بعد از چند روز شاه
 منصور و امرا که به هر طرف بودند با اتفاق بر رسیدند و خلاف
 اخبار که در میان بود عرضه داشتند بعد از دو ماه سلطان حسین
 از بغداد به تبریز آمد و ایچو فرستاد که امرای تبریز بر رسیدند تا ما
 از این جانب امیر اصفهان شاه روانه شیراز کردیم شاه شجاع ایشانرا
 بانوار شیر بسیار فرستاد سلطان حسین امیر اصفهان شاه بانزقیب
 و اسباب تمام روانه عراق کرد ایند شاه شجاع دختر سلطان اویس
 را به بسر خود داد سلطان زین العابدین و حکومت اصفهان نامزد
 او کرد ایند و متوجه شد دارالملک فارس شد و تمام سرداران
 و اکابر عراق را بشیران آورد یک فصل در شیراز بود بواسطه آنکه شاه
 بجای مدد بهلوان اسد کرده بود از او بچند لشکری نزقیب کرد و بدین
 فرستاد شاه شجاع را در آن قضیه از شایخ خاطر و قواد دونه بیست
 اتفاق افتاده بدین **ای دینم که هست خفاوند خصم**
 با کوه ریلد بزرگیت آندوست هرگز نکرده بجهان هیچ صورتی
 کانرا بهیج وجه توان گفت کان کوشت پیوسته ظلم و فتنه و شرور میکند
 بدین این چه سیرت ناپاک و این چه شد صدک شکسته عهد و پیمانهاش
 همات چشمهای نواز سنک یازدوست آخر به پیر کردت بیزان چه میکند
 باد و ستان دشمن و باد شمار دوست لشکر چون بدین رسید
 شاه بجای بمسالله پیش آمد و محاربه چند اتفاق افتاد بعد از آن که را

از شهر بیرون فرستاده و انما سر کرد که شما جدا از توقف کنید
 و بجنگ مشغول مسواید که من کیسه را بشیر از میفرستد و اینست
 می برم تا بهر چه حکم از اخبار رسد اطاعت نما بر امر او لشکری را بدین سخن
 ساکن و این کرد آید تا که چهر از دروازه با جمعی از دلبران بدر تا
 و بر لشکر بیرون زد و منهنم کرد آید و خول و دواب و اسباب بسیار
 غنیمت یافت لشکر شکسته بشیر از آمدند شاه شجاع خواست که بنفر
 خود با نثار آید شاه منصور گفت احتیاج نیست که پادشاه ملنقت
 این قضیه کرد من بروم و بزرگ را محرم لشکری را بسته پادشاه منصور
 بدر زد آمدند شاه بچی هر روز دلبران بدر میفرستاد تا مقابله میکردند
 و بیشتر اهل شهر منهنم می شدند شاه بچی دانست که تا استیصال
 او نکند این لشکر از در بزند برخواهد خواست مادر را به پیش
 برادر فرستاد تا این کار بصلح آخر کند مادر بیامد و زبان ملامت بر
 لب بر کشود که ماند و خواهر و خویش واقی با رابدست لشکریان
 می دهی که اسپر کرد اند مصلحت است که با برادر مشغول شوی و
 بانفاق مدد بگر مملکت را ضبط دهید و ناخن با طرف برید از این
 نوع سخنان بر شاه منصور میخواند تا میان برادران صلح رفت لشکر
 چون این حال بدیدند بجز جوق جوق کمر بنه روی بشیر از نهادند
 و در بزد از لشکر خالی شدند شاه منصور با ملازمان و خاصکان خود
 ماند با بدبسته انک بزد آید و با برادر منفق شود و جواب دشمنان

بگوید شاه یحیی پیغام کرد که بزد موضع شکست و اخراجات
 آن برادر بر شایسته مصلحت است که آن بطرفت مازندران به پیش
 میروی بود و لشکری بمدد بیستاد و دید بر جانب آورد تا با اتفاق دست
 بر روی نماید هر چند شاه منصور التماس کرد که دو سه روز
 اسباب سفر مرت کردن بشهر آید بجای نرسید شاه منصور
 مضطرب شد **مصراع** نه روی سفر کردن و نه رای اقامت
 عاقبه آلا سر از مکر و ثرو و برادر رنجیده خاطر گشت متوجه
 مازندران نمود شاه شجاع بالشکری ایوب بجانب بزد نهفت نمود و
 شاه یحیی دانست که تا بزد را مسخر نکند و او را بدست نیاوردند از
 مکر نیست دختر شاه شجاع و خواهر بزرگ شاه و بزرگ کوچک سلطان
 جها نکر با جمعی خویشان پرور آمدند و بجز و مسکنت و شفقت
 آن غضب از خاطر شاه شجاع زایل کردند و سوگند یاد کرد که اگر
 من ایستاد از حرکتی ناپسندید صادر شود تا انتقام نگم از در بزد بر
 بخیزم بدین نوع مقرر شد شاه شجاع مراجعت نمود و بشیر از آمدن
 سنه ثمانیز و سبعه شاه شجاع شاه حسین بن شاه مظفر بن محمد
 بن مظفر برادر کوچک شاه یحیی بشیر از آمد و بنوازش عم مخصوص
 گشت و قایم مقامی برادرش شاه منصور بدو و تمویز رفت و در
 سنه احدی و ثمانیز عنایت سلطانیه کرد حال آن بود که سارق
 عادل در سلطانیه لشکری جمع کرده بود و بنیاد سلطنتی نهاد و تسلط

آورد سلطان

و تجریدان دیار غالب شد شاه شجاع خواست که او را مال بفرستد
 بالشکر فارس و عراق و لرستان عزم سلطانیه کرد در هیچ موضع فرار
 نگرفت تا رواقین بر بالستری بر کمران مقابله شد و حربی با او
 افتاد که و صفت آن میتوان کرد لشکر شاه شجاع تمام منقرض شدند
 و پادشاه از اسب حطایند با وجود آنکه چند کس بر او افتادند و کوفته بودند
 او پیاده بصره شمشیر دشمن را بر سر او زد ملک باور چی که یکی از پیادگان
 لشکر بود او را بشناخت اسب خود را بکشد تا شاه شجاع سوار شد
 چون لشکر خود را بر جای دید و دشمنان مظفر شاه و بغارت مغول
 خواست که باز کرد بخجک و جگ که رستم روزگاد بود بر سپید
 ناکه است که شاه شجاع سبهم کرد در این حالت ده یا نژده هزار مرد
 از لیران لشکر بر سپیدند و بیس شاه شجاع جمع شدند تا کاه
 یکجا و از نفاق و یک سخن از آن شاه حسین در کربن بودند با بجا
 رسیدند شاه شجاع فرمود که نشانت برینید چون آواز بشارت
 برآمد بپادگان لشکر بدان سخن روی نهادند لشکر دشمن چون آن
 بدیدند و آواز بشارت شنیدند شهر نزدیک بود هنریت خورند
 و شهر رفت آن شب لشکرهم آنجا فرود آمدند روز دیگر در سلطان
 نزل کرد و فتح نامه با طرف روانه کرد ایند ساری عادل نامی او
 بقلعه نخصر جسد و بخر جمع بر پیروز فرستادند و سخن صلح
 در میان انداختند شاه شجاع مصاحبت پیش آمد و عهدی انفاق

افتاد و خزان بسیار با پیشکشهای فراوان از قلعه پیروز آوردند
 و سابق عادل آنها بیرون آمدند و شاه شجاع نیز با معدودی چند رفت
 و ملاقات کردند و بجماعت خاص و کسب مرصع و نوازش بسیار مخصوص
 شد شهر باز گشت و همان زمان لشکر از در سلطانیه کوچ کردند و
 متوجه شیراز شدند چون در دارالملک نزول افتاد حضرت مشغول
 گشت درین مدت چند واقعه دست داد اولاه سلطان زین العابدین
 در اصفهان نشاند بود بواسطه صغیر سیر و نوحیت جوانان و غوغایا
 نمی رسید او را از اصفهان معزول کرد و حکومت بنام بهلوان خرم مقدر
 شد او چند وقت حاکم بود بعد از آن که وفات یافت بهلوان
 محمد زین الدین و ابلی شد و دویسه روزی جهت تأدیب سلطان
 زین العابدین از نظر پنداخت و مجبور کرد انید دیگر بانه عینا
 فرمود و او را مقام عالی رسانید دیگر سلطان احمد بسید
 سلطان او بسید در سیر خروج کرد و برادر خود را سلطان حسیت
 باد بکر خویش از سج گشت و تیغلب بر آذر با عجز مستولی شد دیگر
 پیر علی باد که از امرای بزرگ اطراف ممدان بود بکر بخت
 و بشیرا نامند شاه شجاع او را تربیت کرد و طبل و علم و لشکر و اسباب
 داد و بشوشتی فرستاد و فتح کرد و نوکری اسلام نام را انجا بنشاند
 و خود بیغداد رفت و در بغداد سکه و خطبه به نام شاه شجاع
 کرد از انجانب او را نوازش بسیار و عطای و شمار و استمالت

در عهد سواد ممدان عالی را نام شجاع

نامه مخصوص کرد ایندی دیگر سلطان احمد بن یزید عزیمت بغداد
 کرد ایندی شاه زاده شیخ علی و پسر علی بادک بالشکر بسیا عزیمت
 خاربه او کردند چون لشکر مقابل شد لشکر بغداد منهنم شد و شاهزاده
 شیخ علی و پسر علی هر دو کشته شدند و بغداد نیز بصره و سلطان
 احمد آمد **دیگر** سلطان اولین بن شاه شجاع مرضی سخت سینه
 کرد و باز در گذشت **دیگر** شاه منصور مدو در مازندران پیش پسر
 ولی سرگردان بود از اینجا بسلطانیه پیش ساروق عادل آمد چون در
 اخلاص باشاه شجاع می زد شاه منصور را بگرفت و محبوس کرد و
 با او مشفق شدند و او را از بند خلاص دادند به بغداد آمد سلطان احمد
 او را تربیت کرد چون اعتماد بر مزاج سلطان احمد نداشت در
 بغداد متوهم بود اسلام از شتران حکایت را اعلام شاه شجاع کرد
 این طرف پهلوان علی شاه من نیانی را بمدد اسلام بفرستاد تا
 بانفاق محافظت شهر نماید پهلوان علی شاه چون متکثر شد خواست
 که غدیری نماید و اسلام از میان بردارد این حکایت بر عکس افتاد
 و پهلوان علی شاه مقتول شد در همان سال سلطان احمد شاه
 منصور را بفرستاد مشایخ شهر او را باندرون آوردند چون
 دیار استقراریافت تمام سرداران و مفتیان شوشت را هربک
 بنوعی از میان بر گرفت و هردو سیه روز بولایت لرستان ناختر کردی
 و احشام و رعیت آن دیار را بتاراج و قتل و غارت مذهب میداشت

اثابت نسبتك اعلام شاه شجاع می کرد و التماس لشکری می نمود
 تا بحاشیه سوستر رود در ان ایام بحال ایلی از بغداد بر رسید و سلطان
 احمد بنکاپنی را ساری عادل نمود و برادر کوچکت سلطان با برید
 را در سلطانه بر تخت نشاند و میان مز و برادر افتاد می کند
 و غننه می آید بر زمین و در میان آنحضرت نهاد بر کوه از فتنه
 می جوید که راجع بنیادك انضا کند دفع فرماید و در میان برادران مصالحه
 پیدا شود شاه شجاع ایلی بر وفق مراد ایشان باز کرد ایند که چون
 از سلطانه مراجعت نموده شاه بالشکر موجه سلطانه خواهد
 شد و فرستاده اذابت نیز باز کرد ایند که چون از
 سلطانه مراجعت نموده آید از راه لری کوچه موعده در ششترست
 بتهییه اسباب لشکر اشتغال نمود و موجه سلطانه شدند
ذکر فتنه سلطان شیل و قتل کشیدن چون دو
 منزل از شهر بیرون رفتند و در هر سفری سلطان شیل دوشه بود
 از عقب بیرون دران سفر صاحب پذیر بیرون رفت و در بیضا
 میخواست که لشکر خود را بر فرید رساند جمع مفتیان و مفتیان
 که مدتها ملازم سلطان شیل بودند و آن پادشاه زاده بیکو
 سیرت خوب صورت که کرم و عطای و حکایت حاشی را
 منسوخ کرده اگر در خلا و ملاجری از و صادر می شد آن کار و نعمتان
 آنرا بوجهی و حشمت آمیز به پذیرد رسانیدند و پذیرد از شوکت

استغریه

در بیان این خبر

و خبر او اندیشمند بود تا فریدون شیخ سعد که برکشیده او بود
مصراع قضا بر نگردد قدر بر نشاید بران شاهزاده افترا کردند
و فراموشند که او نیز خروجی و اندیشه استعدا و استیلائی دارند
و دلیلی واضح برین آنکه درین سفر پیشتر از همه پرویز ملک آمدن و اسباب
و اسلحه لشکر پیکار از شهر نقل کرده و با امیر مظفرالدین سلجوق
دشمنی عهد کرده شاه شجاع از صورت آن معنی که باید بقدیم رسانید
از بس منوهم شد و از سخن فریدون که به بسر خود نور نوشت که
من بر والدیه یه و لکه و مر عتقهما عتقه و لکه نیک خائف شد در
ماه ربیع الاول سنه خمس و ثمانین و سبعمائه او را و امیر مظفرالدین
سلجوق را گرفت امیر سلجوق را بقلعه فرستاد و سلطان شلی را بقلعه
اقلید و سر موبدند بعد از آن در سر مستی امر شد که امیر مظفر
احتجاجی و خواجه جوهر کوچک بقلعه روند و چشم آن شاهزاده
نیکیل میل مکمل کرد اند ایشان بر موجب فرمان بقدیم رسانیدند
پلت چون دست قضا چشم و رامیل کشید فریاد عالم جوانی برخاست
روند بگرد هشیاری جمعی التماس تر حسی کردند سواری را بقلعه
فرستادند که چشم او را آسپین برسانند و میل نکشند کار از دست
رفته بود چون این خبر بر رسید ناسف و پشمانی بسیار روی نمود
مصراع چرا عاقل کند کاری که بار از پشمانی آن حرکت بر
دولت شاه شجاع مبارک نبود و لکه السلاطین خان قتلغ و فوات کرد

و شاه حسین برادر شاه تاجی و شاه منصور در آن سفر در گذشت بعد از
 توجیه بحایب سلطانیه نمود چون بولایت قزوین رسید سلطان
 بایزید و ساری عادل با استقبال آمدند و بشاه شجاع پیوستند پادشاه
 انچه وظیفه تعظیم و نوازش پادشاهانه بود بحایب آورد و امیر عقوبت
 علم دارنا بحایب سلطان احمد روان کرد ایند و بجهود و موافقت
 میان برادران صلح رفت ساری عادل را برداشت و مراجعت بدار
 الملك شیراز نمود ذکر توجیه شاه شجاع بشوشتر و لرستان
 چون از ولایت قزوین باز گشت لشکر از راه لر کوچک روانه کرد
 تا محرم آباد رسید ملک عزالدین بسرا برفت بساطبوی فرستاد
 در پای قلعه خرم آباد نزول افاد و دختر ملک عزالدین خواستاری
 کرد و مولا ناسعد الدین انبی را بقلعه فرستاد تا عقد نکاح
 منعقد کرد ایند و در شب دیگر در همان منزل زفاف ساخت بعد از
 چهار روز از آنجا روانه دز بول و شوشتر شد راهی بک و کوهستان
 ناخوش بود و در میان لشکر از حمت بسیار رسید تا بکادای شتر
 نزول افاد در اثنای این حال بارندگی بنیاد شد و چند شب آن روز می بارید
 لشکر نیک مضطرب شد حق سبحانه و تعالی ترحم فرمود و هوا کساده
 شد انابت شمس الدین بشک نیز بر رسید و با سلاطین ملخوشد و از آن
 طرف آب شاه منصور با پانصد ششصد سوار مکل از آستانه فرو آمد
 یک هفته بر نبر آمد چون بحال عبور از آب ممکن نبود از طرفین حکایت

مَصَاحَتِ دَرْمِيَانِ آمَدَ شَاهِ مَبْصُورِ بَكَارَابِ آمَدَ وَ شَاهِ شَجَاعِ نَبِي
 سُوَارِ شَدَّ وَ بَكَارَابِ آمَدَ بِيَكْرِ مَلَأَفَاتِ كَرَدَنَدَ شَاهِ شَجَاعِ مَرَا جَعَتِ
 نَمُودَ وَ بَانَائِكُ قَرَارِ دَادَنَدَ كَهْ لَشَكْرِي آرَا سْتَهْ مَصَاحِبِ سُلْطَانِ
 بَابِزِيدِ اَز شِيرِازِ بَغْرَسَنَدَ وَ بَانَائِكُ مَلِكُ شَوْشِ وَ بَدِ شَوْشِ رَوْدِ بَرَاهِ
 كَهْ كَبَلُوبِيَهْ وَ دَوَانَهْ شِيرِازِ شَدَّ وَ اَنَائِكُ بَطْرَفِ اِيَدِجِ رُفْتِ
 دَر دَآهِ فَرَجِ آغَا اَز شَاهِ شَجَاعِ بَكْرِي جَعَتِ وَ بَهْ شَوْشِ رُفْتِ شَاهِ شَجَاعِ
 جُونِ بَشُولِسْتَانِ رَسِيدَ دُو سِيَهْ رُو ذِي دَرَا نَجَابِ شَرِبِ مَشْغُولِ شَدَّ
 اِنْخِرَافِي مَزَاجِ مُبَارَكِ رَاهِ يَافَتِ بَطْرَفِ شِيرِازِ تَوَجُّهْ نَمُودَ وَ خَوَابِزِي نَبِي
 اَز رَاهِ اِمْرِيَهَانِ بَرَسِيدَنَدَ بَا زِ عِلْبِيَشِ وَ عِشْرَتِ اَز سَرِ كَرْتِ وَ دَر دَآهِ مَانِ
 مَدَامِ جَانِ مَوْلَعِ شَدَّ كَهْ سَتِي نَبِي سَتِي مَتَصَلِّ كَسْتِ وَ مَلَا زِمَانِ بَر مَر
 جَعَتِ اَسَايِ اَوْرَا بَحَايِ حَمْدِ عَلَي الصَّلَاةِ حَمْدِ عَلَي السَّلَامِ اَيْسْتِي كَفْتِ وَ
 اَمَّا اِنْ مَعْنِي مَوْجِبِ عِلَلِ مُتَضَادِّ وَ ضَعْفِ مَزَاجِ اَو آمَدَ وَ قُوَّتِ بِيَكَا نِ
 سَا فَظِ كَسْتِ وَ صَاحِبِ فِرَاشِ شَدَّ وَ بَسْتِ بَر بَسْتِ ضَعْفِ وَ سِيَرِي اَلِي نِ
 نَا نَوَا نِي نَهَادِ وَ دَسْتِ تَصْرَفِ طَبِيْبِ اَز دَا مِر مَعَالِجَتِ وَ مَدَا وَا هِ كَوْنَاهِ
 شَدَّ وَ طَلَعَتِ عَنِمِ زِدَايِ رُو ذِي رُو سِيَهْ بَسْتِ دِي مَحُورِ نَالِنْدِ كِي نِهَاتِ
 بَمَانِ بَدِي سْتِ جُونِ شَدَّ اَو بِي مَارِزِ كَسْتِ خَا كِسْتِ شِي نِ
 وَ ذِي نِهَارِ دَر جِي شَرِبِيدِ اَمْدِ خَمَارِ جُونِ نَبِي سَتِي يَافَتِ اَنَا شَوْبِ عَمْرِ اَشِي نِ
 جَاهِ زِدَرِ نِيلِ وَ پِشَرِ اَز مَرِكِ اَوْ شَدَّ كَوَارِ لَالَهْ جُونِ بِي سِيَهْ كُو خَوَاهِدِ شَدَّ زِدِي اَبَرِ
 رُخِ مَحُونِ شَسْتِ اَز عَنِمِ اَو دَر مِيَا زِ لَالَهْ زَارِ